

چنین آمده است با هم دیگر گفتند که باز نیگار دریم بیاید  
تا به پیش عزیز یوم و برادر خود طلب کنیم اگر چنانچه از  
روی احسن داد خبر و الا اینهر بستانیم پس یهود گفت  
شما دیدید که من تنها علاق را با لشکر بشکستم پس این  
مشوره کردند پس هریت در مصر و اهل مصر افتاد پس گفتند  
ما از این ملک چه مال داریم و از وی تو سیم پس بدین حرب  
کردند و گفتند که هر یکی از روان برویم و بر جمله بنیم  
پس هر یک جو بی و دستی اسب برداشتند و هر یکی نعره  
زدند و از روان درآمدند پس خبر پیوسف رسید  
و پیوسف گفت مر سیاهان که شما این جنل کنید و هر یکی را  
سلاحی داد پس چهل هزار سوار بیرون فرستاد  
و هر اهل مصر را فرمود که سلاح بیاورند خبر نیز ملک  
مصر رسید پس رسید که چه غوغاست و این چه جنل است  
گفتند این آن مردمانند که مشرکند در دیده بودند اکنون  
حرب میکنند تا دیگر ملک مصر پیش پیوسف فرستاد که اگر

لشکر

لشکر باید من خود با لشکر بر نشینم یوسف گفت  
حاجت نیست که دل مشغول دارد در کروز از هر روانه  
یکی درآمدند و حمله آوردند پس یهود آید نعره برد  
که اهل مصر هم پیروش شدند و بیشتر زنان که حامله بودند  
بچه انداختند و خلق هم برسیدند پس شیعون از روانه  
دیگر درآمد پس هم چنین بهزیت گشتند پس پیوسف علیه السلام  
در میدان ایستاده بود با چهل هزار سوار هر یک را اسب دادند  
و هر کسی را جو بی بردند تا چیز گشتند و یک سینه بر مصر  
پیوسف زدند هم خرد شد و افتاد پس پیوسف جو بی را  
چیز دید دانست که اهل با ایشان بر نی آیند پس آن  
دستار که یعقوب علیه السلام هم به پسران داده بود  
که بخفه پیوسف آورده بودند بیاورد و در برابر ایشان  
بداشت هر شت گشتند پس پیوسف علیه السلام چون  
دانست که چنین ایشان پیش خود طلبید و هر یک را کوفت  
و هلد مصر یعنی ولید بن بیان از نصبت بانکه و نعره

ان دستار هم